



شهید آیت الله حسین غفاری

شهید آیت الله حسین غفاری در تاریخ 1297 در آذرشهر تبریز بدنیا آمدند و نام پدرشان عباس می‌باشد. ایشان یکی از مبارزین بودند که به همراه امام مبارزه داشتند در سال 42 حضور فعال داشتند ایشان در حوزه علمیه با امام آشنا شدند ، و دروس حوزوی خودشان را ادامه دادند که تا حدی به درجه اجتهاد رسیدند .

مصاحبه با دختر شهید آیت الله حسین غفاری

شهید آیت الله حسین غفاری در تاریخ 1297 در آذرشهر تبریز بدنیا آمدند و نام پدرشان عباس می‌باشد. ایشان یکی از مبارزین بودند که به همراه امام مبارزه داشتند در سال 42 حضور فعال داشتند ایشان در حوزه علمیه با امام آشنا شدند ، و دروس حوزوی خودشان را ادامه دادند که تا حدی به درجه اجتهاد رسیدند . وی از همان ابتدا بنا بر شهیدی بر علیه رژیم در دست داشتند و اعتراضات شدیدالحنی با آنها داشتند ایشان چندین بار توسط ساواک دستگیر شدند و مورد شکنجه شدید ساواک قرار گرفتند و آثار شکنجه بر بدن ایشان بود ایشان بود ایشان نوارها و اعلامیه‌های امام را مستقیماً از خود امام دریافت می‌کردند و در بازار و بین مردم پخش می‌کردند ایشان بار آخری که توسط ساواک دستگیر شدند مورد شکنجه بسیار قرار گرفتند که بر اثر آن در جلوی چشم خانواده با يك حالت خیلی فجیعی به شهادت رسیدند . روحشان

شاد

• تاریخ و محل تولد ایشان را بفرمایید ؟

• محل تولدشان آذرشهر هستند از توابع تبریز ، و تاریخ تولد ایشان در سال 1297 می‌باشد .

• تاریخ و محل شهادت ایشان را بفرمایید ؟

• تهران ، زندان قصر در سال 1353 می‌باشد هفتم دی ماه

• محل دفن ایشان کجاست ؟

• همان دارالسلام می‌باشد .

• پایه تحصیلات ایشان را بفرمایید در چه حدی بوده است ؟

• اجتهاد داشتند . در همان حوزه علمیه.

• ایشان در همان مدارس فیضیه قم تحصیل کردند ؟

• بله در فیضیه قم تحصیل کردند .

• از پدرتان بهترین خاطره ای که برایتان به یادگار مانده بفرمایید ؟

• بهترین خاطره‌ای که در رابطه با زندگی خودمان که همیشه مواظب بودند که ما جوری باشیم که الگو باشیم برای دیگران ، حتی من آن موقع ماکسی لباس بلندقد شده بود ، تقریباً ده سال یا یازده سالم بود دوختم گفتند که من راضی نیستم که شما این را بپوشی چون ما دنبال مد نیستیم ، با این حال من این را دوختم و گذاشتم در چمدان رفتم تبریز میهمانی می‌خواستم این را بپوشم گفتم که اگر آقای من اینجا نیست خدای من اینجاست وقتی که برگشتم و این را برای پدرم تعریف کردم خیلی خوشحال شد و به من جایزه داد و گفت که باریک الله ما باید مثل حضرت زهرا و حضرت علی باشیم حالا در عرف اگر واقعا ایمان آنجوری نداریم ولی در عرف وجه اینها را حفظ کنیم . خیلی وقت می‌کردند در لباس پوشیدنمان ، در رفتارمان با مردم و این چیزها.

• از اخلاق و رفتار ایشان بگویید که با شما چطور برخورد می‌کردند ؟

• تا آنجایی که من یاد دارم خیلی خوش اخلاق بود یعنی هر چیزی را با اخلاق نیکو به ما یاد می‌داد با تعذی و مثل بعضی‌ها با تنبیه و اینها نبود. با تشویق. برایمان از حضرت امیرالمؤمنین برایمان تعریف می‌کردند با روایات ما را هوشیار می‌کردند هیچ وقت با تندگی و اینها نبود بعد هم می‌گفت که من وظیفه‌ام است می‌گویم حالا می‌خواهی عمل کن می‌خواهی نکن خودت می‌دانی .

• يك مقدار از جو مذهبی خانواده شان بگویید ؟

• پدر جد ایشان همه‌شان روحانی بودند ، اینها در يك خانواده روحانی اینها بزرگ شده بودند ، از بچگی با آداب اسلامی آشنا بودند. عموی خودشان مجتهد بودند دایی خودشان مجتهد بودند ، وارد بودند به مسائل اسلامی .

• به نظرتان همان عامل خانوادگی باعث شده که ایشان راه مبارزه را در پیش بگیرند ؟

• بله ، بعد مطالعاتی که خودشان خیلی داشتند ، مطالعه کتابهای دینی و اینها ، مطالعه خیلی داشتند وگرنه برادرهای دیگرشان روحانی نیستند .

• از سابقه مبارزاتی پدرتان بگویید در قبل از انقلاب ؟

• اولین دوره‌ای که ایشان را بردند به زندان من پنج سالم بود ، که به یاد دارم که تا موقع شهادتشان برنامه‌هایشان همین بود .

• چه سالی با امام آشنا شدند ؟

• از همان حوزه که درس می‌خواندند با امام آشنا بودند .

• در رابطه با دستگیری ایشان هیچی نگفتند که شکنجه شدند ؟

• خیلی شکنجه می‌شدند. بعد از آن دوره زندان آخر به قدری شکنجه شدند که باعث شد ایشان به شهادت برسند . دوره سوم زندانش بود که ما رفتیم ملاقات

ایشان در زندان شهربانی. آنجا من خودم دیدم که در اتاقی که نشسته بودند زیرشان چقدر آب بود ، قشنگ توی آب نشسته بودند . وقتی آزاد شده بود تمام بدنش باد کرده بود .

• مسجد الهادی به همت ایشان ساخته شد. در این رابطه کمی توضیح بفرمایید.

• در ساخت مسجد الهادی، پا به پای کارگر کار می‌کردند حتی در آخر چینی ، آجر می‌آوردند در تمام برنامه هایش یا مسجدی که در بازار گلوبندک بنام شیخ فضل الله نوری ، این مکان قبلا مسجد بود ولی بعدا تخریب شد. اما با تلاش ایشان دوباره تبدیل به این مسجد ساخته شد و در این زمینه هم ایشان، پا به پای کارگر خودشان کار می‌کردند .

• از عبادات ایشان بفرمایید ؟

• بعضی موقعها من شب بیدار می‌شدم می‌دیدم که ایشان بیدار هستند تا می‌دید که ما می بینیم به بهانه‌ای می‌رفت دستشویی. نمی‌گذاشتند که ما بفهمیم برای نماز شب و تحجد بلند شده اند.

• ایشان با چه حالتی نماز می‌خواندند چیز خاصی در وجود ایشان ملاحظه می‌کردید ؟

• يك دفعه در مسجد بودند و من فکر می‌کردم که خواب رفتند. به مادرم گفتم که بابا خوابیده. مادرم گفت نه خیر سجده هایشان اینطوری است و خیلی طولانی است .

• در رابطه با فعالیت سیاسی ایشان بگویید؟

• در فعالیت سیاسی در رابطه با امام آن موقع که امام در نجف تبعید بودند تمام اعلامیه‌های ایشان را پخش می‌کردند. در منبری که می‌رفتند از شاه اسم می‌بردند و مخالفت می‌کردند یعنی اگر بعضی‌ها با طعنه و کنایه صحبت می‌کردند ایشان نه مستقیما با آنها مخالفت می‌کردند .

• در جریان 15 خرداد سال 42 هم ایشان شرکت داشتند ؟ بله ، شب آن پدر من را گرفتند و صبح آن هم امام را گرفتند آوردند.

• پدر شما در این رابطه چه فعالیتی کردند ؟

• ایشان مسجد خاتم الاوصیاء رفتند منبر و شروع کردند به مخالفت و اینها که همان شبانه ساعت یازده محرم هم بود آمدند و دستگیر کردند و صبح آن امام را از قم آوردند تهران .

• ایشان کلا چند مرتبه زندان رفته بودند ؟

• خیلی ، هر دفعه سه ماه یا چهار ماه می‌رفتند ، چهار پنج دفعه‌اش را من خودم به یاد دارم که رفتند .

• آثار شکنجه بر بدن ایشان بود ؟

• بله ، پشت بدن سیاه بود ، جایش بود. بعد آن موقع برای ماه رمضان برای منبر رفتن را باید اجازه می‌گرفتند به آقا گفتند که بیا کلاتری اجازه بگیر. اما ایشان نرفته بود دوباره گفتند ولی بازهم نرفت دفعه سوم آمدند بردند کلاتری گفتند که چرا نیامدی اجازه بگیري گفته بود که اسلام اجازه نمی‌خواهد هر وقت که من تشخیص دادم که باید حرف بزنم صحبت می‌کنم بعد که گفتند يك مقدار زبانت را کوتاه کن.

• صحبت ایشان پیرامون چه چیزهایی بود ؟

• در مورد آرمانهای اسلامی بود. یعنی در رابطه با همان اسلام صحبتی که داشتند مخالفتی که داشتند با دولت و شاه در همان جلسات که یکی از آن حجاب بود که خیلی تأکید داشتند روی حجاب ، یکی هم مسائل همین پسرها و دخترها که مدرسه با هم می‌رفتند آن موقع خیلی روی این مسائل تأکید داشتند .

• شما خبر شهادت ایشان را چگونه دریافت کردید ؟

• به ما نگفتند که ایشان شهید شده رفتیم ملاقات ایشان روز ملاقاتی بود ، وقتی که رفتیم بعد از مدت طولانی یعنی يك ساعت و نیم- دو ساعت معطل شدیم تا اینکه آقا را آوردند ، وقتی که آوردند دیدیم که خودش نیامد ایشان را دو نفری بغل کرده بودند آوردند پشت میله‌ها. در آنجا من دیدم که آقا دستها و پاهایشان شل است در حالت عادی نیست. آن وقت با اشاره پرسیدم که چرا اینجوری است گفتند که خیلی زدند ، بعد از یکساعت جلوی خودمان ایشان تمام کردند یکساعت هم نکشید.

• موقع شهادتشان 15 سال بود که به درجه اجتهاد رسیده بودند ؟

• بله

• ایشان را به چه نحوی شهید کردند ؟

• ایشان در زیر شکنجه شهید شدند ، با زدن و باتومهای برقی. از نظر روحی خیلی فشار می‌آوردند. من خودم دیدم که در پشت سرشان از بس که زده بودند فرو رفته بود. این را به چشم خودم دیدم

• ایشان موقعی که در زندان بودند برایتان پیامی فرستادند ؟

• نمی‌شد به بیرون چیزی فرستاد ولی خودمان در ملاقات رو در رو يك مقدار من اظهار ناراحتی می‌کردم. می‌گفتند ناراحتی ندارد ماها باید مانند خانواده موسی ابن جعفر امام کاظم علیه السلام صبر داشته باشیم.

• ایشان اعلامیه و نوارهای امام را مستقیما از خود حوزه تهیه می‌کردند یا با امام ارتباط داشتند ؟

• نه خیر از امام می‌گرفتند و امام این‌ها را مستقیما برای شخص ایشان می‌فرستادند .

• شما از همان ابتدا در تهران سکونت داشتید ؟

• بله ، پدر من 42 سال بودند که از سالی که ازدواج کردند از همان سال آمدند تهران زندگی کردند.

• کلا ایشان چند فرزند دارند ؟

• يك دختر و دو تا پسر

• موقعی که ایشان شهید شدند فرزندانشان چند ساله بودند ؟

• یکی 25 سال ، من هفده سالم بود و برادر کوچکم چهارده سالش بود .